

خورشیدِ منظومهٔ مولوی

اکرم رحمانی^۱هاجر خادم^۲رضا اقدامی^۳

چکیده

با گذشت سده‌ها از ملاقات فراعقلی مولانا و شمس، همچنان این مسأله در ذهن همگان وجود دارد که چه اتفاقی افتاد که مولانای فقیه، درس و مدرسه را رها کرد و گرد خورشید تبریز به گردش درآمد. مقاله حاضر بر آن است تا از منظر چشمان جلال الدین بلخی به شمس بنگرد. بنابراین آثار مولوی مورد کاوش قرار گرفت. در بین آثار او، دیوان کبیر از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. زیرا که شعرهایش جوششی است و شاعر در سرایش آن از قید و بند رها بوده و شعر از ناخودآگاهش بر زبان وی جاری می‌شد. پس این اثر بهتر از دیگر آثار منطقی، فلسفی و عقلانی جلال الدین، افکار و اندیشه‌هایش را معرفی می‌کند. در این مقاله با بررسی صفاتی که مولوی برای شمس برمی‌شمرد، سعی شده تا شخصیت این ابرانسان فرشته خوی بیش از پیش شناخته شود. روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و روش گردآوری اطلاعات در آن به صورت کتابخانه‌ای است.

کلید واژه‌ها: مولوی، شمس تبریزی، دیوان کبیر، فراعقلی.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت، گیلان، ایران. (نویسنده)

مسئول: peighamesorouh@yahoo.com

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان - ایران.

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گیلان، دانشگاه آزاد اسلامی، گیلان - ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۰۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۲۷

مقدمه

مولانا جلال‌الدین فقیه و عارف بزرگی بود که به اکثر علوم خفی و جلیّ زمان خود آگاه بوده است. پس از انقلابی که با دیدار شمس‌الدین تبریزی در وی ایجاد شد، پرده‌هایی از پیش چشمش کنار رفت و اتفاقات غریبی برایش افتاد. یکی از این عجایب، چه توسط بازگویی شمس و چه با دیدار عینی، این بود که حقایق فراطبیعی و فراکیهانی بر وی آشکار گشت با وجود این که هنوز هیچ تلسکوپی اختراع نشده بود و بسیاری از هم عصران مولانا هم بر این عقیده بودند که زمین ثابت است و دیگر سیارات به دور آن می‌چرخند. مولانا پس از کشف و شهود دریافته بود که خورشید ثابت بوده و دیگر اجزای فلک به دور او می‌چرخند.

خداوند خداوندان اسرار زهی خورشید در خورشید انوار
 ز عشق حسن تو خوبان مه رو به رقص اندر مثال چرخ دوار
 (مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۸۵)

در این بیت مولانا به طور مشخص، خورشید را ثابت و چرخ را دوار به دور خورشید معرفی می‌کند. مولانا مباحثی را به راحتی مطرح می‌کند که سال‌ها دانشمندان بر سر آن درگیری‌های فراوان داشتند. این نشان از سطح بالای آگاهی مولانا نسبت به جهان پیرامون و همچنین نسبت به موضوعات فراطبیعی و فرا بشری دارد.

در ابیات مولانا حقایق به چشم می‌خورد که علم امروزی تنها بخش‌هایی از آن را به عنوان نظریه و فرضیه مطرح کرده است. مولانا از این پدیده‌های نظری و فرضی علم امروزی چنان با قاطعیت یاد می‌کند، که گویی همه را به چشم خود دیده است. با بررسی ابیات مولانا جلال‌الدین، درمی‌یابیم که او به علوم غریبه آگاهی داشته و بسیاری از اصطلاحات حوزه نمان شناسی و فراطبیعی در اشعار او وجود دارد. البته کاربرد این اصطلاحات چنان می‌نماید که مولانا معنای اصیل این عبارات و اصطلاحات را مدّ نظر قرار می‌دهد، نه معنای عامی و مصطلح در جامعه را.

خرده کاری های علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
 کان تعلق با همین دنیا ستش ره به هفتم آسمان برنیستش
 این همه علم بنای آخور است که عماد بود گاو و اشتر است
 بهر استقبال حیوان چند روز نام آن کردند این گیجان رموز
 (مولوی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۷۸)

پیشینه تحقیق

شمس تبریزی از شخصیت‌های ناشناخته و البته مؤثر در ادبیات فارسی است. موضوع اصلی این مقاله، بررسی ویژگی‌های شمس از نگاه مولانا با تکیه بر دیوان شمس است. پس از بررسی‌های انجام شده کتاب، پایان نامه، رساله و مقاله‌ای حول این موضوع یافت نشد. تنها مقالاتی که اندکی با موضوع این پژوهش نزدیک بودند عبارتند از:

- ۱ - شوکتی، آیت و حاجی قاسملو، فاطمه، مقاله ویژگی‌های رفتاری شمس تبریزی در آیینۀ مقالات شمس، سومین همایش متن پژوهی ادبی، سال ۱۳۹۶.
- ۲ - رحیمی، رضی، مقاله ویژگی‌های زبان عرفانی شمس تبریزی، مجله جستارهای نوین ادبی، دوره ۴۱، شماره ۱۶۰، سال ۱۳۸۷.
- ۳ - ملک ثابت، مهدی و فاطمه محمد عسکرآبادی، تقابل آرای شمس و مولوی در باب حلاج، نشریه گوهر گویا، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۱.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی - توصیفی است. این پژوهش با سؤالاتی درباره دیدگاه مولانا در مورد شمس و صفات فرابشری او آغاز شده است. روش گردآوری اطلاعات در این مقاله، کتابخانه‌ای است. ابتدا شواهد مورد نظر به طریق مطالعه موردی از دیوان شمس انتخاب و سپس مورد تحلیل و همگام سازی در راستای اهداف پژوهش قرار گرفت.

بحث و بررسی

منشأ علم مولانا

علم مولانا به جهان و هر چه در اوست بسیار کامل بود. این مسأله در مورد افرادی که تجربه نزدیک به مرگ داشتند، نیز صدق می‌کند. طبق بررسی مستندهای ضبط شده از افرادی در سراسر جهان که برای مدت کوتاهی، مرگ تقریبی را تجربه کرده‌اند دریافتیم که در مدت آزادی روح از جسم و پرواز به ارتفاعات بالا، هیچ سوالی درباره کیهان و فراکیهان وجود نداشته که پاسخش را

ندانند. البتہ دریافت پاسخ سؤالات به صورت این جهانی نبوده. بلکه به صورت دریافت قلبی است. حتی در مکالماتی که انجام می‌دادند، نیازی به سخن گفتن نبوده و به صورت تله پاتی هر چه در ذهن طرف مقابل بوده بدون واسطه کلام بر روح آدمی حاضر و قابل درک می‌شده است. مولانا هم، چنین تجربه‌ای را البتہ به صورت ارادی داشته که چنین دریافته‌های عمیقی از جهان هستی بر قلبش نازل شده بود. البتہ شرح این گونه مسائل بسیار سخت بوده و دور از فهم به نظر می‌رسد. در هر صورت شخصیت جلال‌الدین بسیار خاص و غریب بوده که این قابلیت‌های بالقوه آدمی در او به کمال به فعلیت رسیده بود. این شادی زایدالوصف مولانا حاصل این دریافته‌ها از هستی بود. او به حقایقی دست یافته بود که نمی‌توانست با کسی در میان بگذارد، از این رو رفتار او برای دیگران قابل توجیه نبود.

«مولانا در سیر کیهانی و فرابشری اش حقیقت وجودی جهان را به عینه دیده است. این مسأله را از اشارات او در آثارش می‌توان دریافت. بسیاری از این کشفیات هنوز از دیدگاه علمی قابل اثبات نیست و تنها از طریق کشف و شهود عرفانی می‌توان چنین مفاهیم عمیقی را دریافت. مفاهیمی که علوم مادی با تمام قوای بشری خود در پی یافتن آنها هستند و هنوز در ابتدای راه قرار دارند. یکی از الهامات مولانا شعر معروف او است که می‌گوید:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان

(فرشاد، ۱۳۹۳: ۲۱)

که نشانه درک کامل او از هستی به صورت یک راز فرابشری است و همین را ما دلیل بر شعور کیهانی مولانا می‌دانیم. مولانا نوعی کشف و شهود عروج گونه داشته و بر آسمان بر رفته و ندیدنی‌ها را دیده بود. در عالم بالا، زمان و مکان معنا ندارد. به گونه‌ای که اول و آخر جهان، پیش روی فرد حاضر است. این مسأله در دنیای ماده قابل درک نیست. زیرا که بشر در عالم سفلی محکوم به زمان و مکان است. تجربه گران مرگ تقریبی «یکی از معمول‌ترین مشخصاتی که از جهان ماورایی گزارش کرده‌اند این است که این جهان از بعدی ساخته شده که در آن زمان و مکان از هستی ساقط شده‌اند و دیگر وجود ندارند.» (تالوت، ۱۳۹۲: ۳۴۱)

یکی از ویژگی‌های اندیشه مولانا، دید فرابشری و کلان اوست. این اندیشه مربوط به ادیان و مذاهب است. جلال‌الدین همه جهانیان را در جستجوی حقیقت پروردگار می‌داند. در دیدگاه او

گبر و مسیحی و مسلمان و بت پرست، همه در جست و جوی حق تعالی‌اند و به دلایلی راه را اشتباه رفته‌اند. جلال‌الدین به حقیقت یک انسان فرامذهب است. او دیدی الهی به همه انسان‌ها دارد. در بیت زیر او با اشاره ضمنی به همین مطلب، شمس الحق تبریزی را افسون‌گری می‌داند که تمامی بشر، مسحور او هستند:

کافر و مؤمن مگو فاسق و محسن مجو جمله خراب تواند بر همه افسون بخوان
(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۶۲)

مولانا پیش از شمس

مولانا پس از طیّ مقامات عرفانی از جانب برهان محقق، اجازه ارشاد یافت و به شغل تدریس و قیل و قال مدرسه مشغول بود. گرداگرد او را طالبان علم و اهل بحث و نظر فراگرفته بودند. «خلق به زهد و ریاضت و علم ظاهر که مولانا داشت فریفته بودند و به خدمت و دعای او تبرک جسته، او را پیشوای دین و ستون شریعت احمدی می‌خواندند.» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۴۸) مولانا غرق در عالم علم و دین بود که فردی غریب با روحیات خاص به قونیه وارد شد. نامش «شمس‌الدین محمدبن علی بن ملک داد از مردم تبریز بود.» (همان: ۴۹)

ورود شمس به دنیای مولانا

دلایل متنوعی از جمله سابقه خانوادگی، علم فراوان، ذهن پژوهش‌گر، عرفان و جذبۀ حق، در تغییر مولانا دخیل بودند. اما تمام این قابلیت‌ها بالقوه بوده و به فعلیت نرسیده بودند تا این که خورشید زندگی مولانا طلوع کرد. این خورشید شمس‌الدین تبریزی بود که همچون کوزه‌گری ماهر خاک مولانا را بینخته، آب حیوان در وی درآمیخته و مولانایی خوش آهنگ از این گل ناموزون ساخت. مولانا پیش از شمس چنان بود که «خلق به زهد و ریاضت و علم ظاهر که داشت فریفته بودند و به خدمت و دعای او تبرک جسته، او را پیشوای دین و ستون شریعت احمدی می‌خواندند. ناگهان پرده برافتاد» (همان: ۴۸) جلال‌الدین چنان به حقیقت هستی آگاه گردیده بود که در کالبد خاکی خود نمی‌گنجید و هر لحظه فورانی عجیب و نادر از آتشفشان فراکیهانی‌اش

بیرون می‌زد. مولانا شیفته و عاشق شمس شده بود. او به صراحت در دیوان کبیر شمس را معشوق خود معرفی کرده و او را کیمیا می‌داند.

جلال الدین شمس را جان جان جانها معرفی کرده و او را کیمیایی می‌داند که کان وجودی انسان را کمال می‌بخشد:

ای جان جان جانها جانی و چیز دیگر وی کیمیای کانها کانی و چیز دیگر
ای آفتاب باقی وی ساقی سواقی وی مشرب مذاقی آنی و چیز دیگر
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۹)

شمس الدین تبریزی عادت داشت، به هر شهری که می‌رفت در بازار آن شهر، حجره‌ای اجاره می‌کرد و طوری صحنه سازی می‌کرد که گویی تاجری بزرگ و ثروتمند است. «در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نبود.» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۵۹)

وقتی اطرافیان وضعیّت مولانا و تغییرات اساسی مولانا را می‌دیدند، شمس الدین را به سحر و جادو متهم می‌کردند. تنها ترفند شمس کسب آگاهی‌های عاشقانه و عارفانه از ماوراءالطبیعه بود. اطرافیان مولانا اندیشه‌های برتر شمس را که از آبشخور عشق نوشیده می‌شد، درک نکرده و همواره برای او مزاحمت ایجاد می‌کردند. جوانان گروه گروه به شمس می‌پیوستند و مخالفان توان تحمل این وضعیّت را نداشتند. معاندان و مخالفان شمس دست به دست هم داده، سعی داشتند این مرد بی باک و شجاع میدان عرفان را از پایگاهش به هر قیمتی که بود فرود آورند.

بحث اصلی

با بررسی ویژگی‌های شمس در دیوان کبیر می‌توان جنبه‌هایی از حقیقت شمس الحق تبریزی را در اندیشه مولانا واکاوی کرد.

تبلور شمس در جلال الدین

اندیشه مولانا درباره شمس و گفته‌هایش بر حیرت و سرگشتگی‌اش می‌افزود. مولانا برای رسیدن به مبدأ هستی نیاز به راهنمایی و کمک شمس داشت؛ حال آن که از او دور افتاده بود. «در یکی از شب‌های فراق صدای طنین رسای شمس در حجره مولانا به گوش رسید که دوستم مولانا، تو دل

سوخته‌ای هستی که باید بقیه عمرت ثناگوی عشق و محبت باشی. تو باید با کلام مؤثر و با غزل‌های هیجان‌انگیز شیرین پارسى رودخانه‌ای از عشق و محبت به راه اندازی، که از آسیا به جهان فردا روان گردد.» (همان: ۴۵) مولانا دست به قلم برد و سرودن اثری شگرف و دیرآشنا که نام غزلیات شمس بر آن نهاد، آغاز کرد.

اما تردیدی نیست که دلیل اصلی فوران آتشفشان ذوق و قریحه و دانش و معرفت از کوهی پابرجا چون مولانا علاوه بر پیش زمینه‌های فرهنگی و خانوادگی که البته مجال ظهور نیافته بود، اکسیر شمس بود که مس وجود مولانا را کیمیا گری کرد و زر ساخت. به زبان دیگر «شمس تبریزی بر آتشفشان درون مولانا روزنه‌ای گشود تا امکان سیلان و فوران بیابد و در بستری استعلایی و متعالی ظاهر شود.» (همان: ۷۹۷)

مولانا و شمس به حوزه مغناطیسی عشق وارد شدند و به وحدت دست یافتند. این وحدت مقدمه تغییر و تکامل مولانا از فقاقت به عاشقی بود. شمس‌الدین هم چون کیمیاگری قابل، اکسیر عشق را بر مس وجود مولانا زد و جلال‌الدینی ساخت که فراکیهانی گشت. شمس طبق گفته‌های خودش، از کودکی خدا را می‌دید و دید فراطبیعی داشت. او گویا این دید فراطبیعی و فرابشری را به مولانا انتقال داده بود. عنصرهای نهان پژوهی و فراطبیعی به صورت اصیل و واقعی در مقابل چشمان او ظاهر گشت.

مولانا پس از روشن‌گری‌های شمس تغییراتی بنیادین در خود ایجاد کرد. البته زمینه‌ساز این تحوّل الهی سابقه علمی، فرهنگی و خانوادگی او بود. همه انسان‌ها درجاتی از شعور باطنی را دارا هستند و باید با ریاضت و سیر و سلوک این قابلیت را شکوفا کنند. معمولاً این نوع دریافت‌های فرابشری قابلیت بازگویی و توضیح برای دیگران ندارند. «آن چه مسلم است این است که مولانا از لحاظ کیهانی آگاه بوده و یک اشراق باطنی توأم با نگرشی کیهانی و زنده دانستن همه هستی در اشعارش به چشم می‌خورد.» (فرشاد، ۱۳۹۳: ۲۱۵) مولانا علت این آگاهی‌های فراطبیعی را عشق می‌داند و بیش‌تر از این نمی‌تواند توضیح دهد. به این دلیل است که در پایان اکثر غزل‌هایش به خود نهیب خاموشی می‌زند و رمزگشایی‌های خود از اکسیر عشق را نیمه کاره رها می‌کند. گویا تا غرقه دریای عشق نشوی اسرار و رموز مکشوفه مولانا و امثال مولانا بر تو هویدا نخواهد شد. وی در بیتی می‌فرماید:

بدم بی‌عشق گمراهی، درآمد عشق ناگاهی بدم کوهی، شدم کاهی برای اسب سلطان را

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳)

مولانا در این بیت شرح حال قبل و بعد از عاشقی خود را بیان می‌کند. او بعد از عاشقی، تمام آن چیزهایی را که از نظر دیگران موجب برتری مولانا می‌شد و جلال‌الدین را همچون کوهی سربرافراشته می‌نمایاند، پوچ و بی‌ارزش می‌بیند و خود را در پیش سلطان ابدی و ازلی جهان هیچ می‌انگارد.

مولانا همچون عاشقی سینه چاک، همیشه نگران نبود شمس بود. او به دنبال شیوه‌ای بود که شمس‌الدین را نزد خود نگه داشته و از فیوضات او بهره ببرد. او در بیت زیر شمس را، شاه پریان دانسته ولی می‌داند که افسون‌گری او در حدی نیست که بتواند این اعجوبه عالم امکان و شاه پریان را در دل شیشه‌ای خود حبس کرده و نزد خود نگه دارد:

چه خوانم من فسون ای شاه پریان که تو در شیشه و افسون نگنجی
(همان: ۲۳)

مولانا سحرانگیزی کلام خود را از وارث انبیای الهی و انسان کامل، شمس تبریزی می‌داند:
برو باقی از ساقی من بجوی کز او یافت شیرینی افسون من
(همان: ۲۸۳)

جلال‌الدین در بیت زیر سوره «التین» را افسونی می‌داند که بر لب شیرین شمس جاری است. سوره تین از هشت آیه تشکیل شده است. در ظاهر امر، این سوره بسیار خلاصه به نظر می‌رسد. ولی وقتی کلید واژه‌های این سوره را مورد بررسی قرار دهیم، شاید بتوانیم دلیل خاصیت سحرانگیز و افسونی این سوره را دریابیم. اگر از سه آیه ابتدایی این سوره صرف نظر کنیم، به کلید واژه‌های «احسن تقویم» (تین/۴)، «اسفل السافلین» (همان/۵)، «اجر غیرممنون» (همان/۶) و «الله بأحکم الحاکمین» (همان/۸) دست می‌یابیم. نکات مهمی در این چند آیه مطرح می‌شود.

اگر به محور عمودی این سوره نگاهی بیاندازیم، متوجه می‌شویم که خدا انسانی را با ویژگی‌های متعالی معرفی می‌کند که در پایین‌ترین درجه هستی قرار داشته و به دلیل این اعتدال و موزونی در آفرینشش، توان بر شدن و به اعلی‌علیین رسیدن را دارد. شرط این تکامل ایمان و عمل صالحی است که «اجر غیرممنون» یعنی پاداش بی‌پایان از جانب خدا خواهد بود. پاداش بی‌پایان تنها راه تکامل این اعتدال نیکو و بالا رفتن از اسفل السافلین به اعلی‌علیین است. خداوند در انتهای این سوره و پس از نشان دادن وضعیّت، موقعیّت و هدف انسان، از «احکم الحاکمین» یعنی

داورترین داوران بودن خودش سخن به میان می‌آورد و حجّت را بر بنده تمام می‌سازد. البتّه حتماً جلال‌الدین با آن ویژگی‌های فرابشری اش درک بسیار بسیار عمیق‌تری از این سوره داشته است: زبان چرب او کرده درختانی پر از زیتون لب شیرین او خواند به افسون سوره والتین (مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۹۹)

۲-۲ سماع، ره آورد شمس

سماع در دیدگاه عارفان معنایی ظاهری و معنایی باطنی دارد. صورت ظاهری سماع رقص، شعرخوانی، موسیقی و آواز بوده و حاصل باطنی آن، نوعی کشف و شهود باطنی است که با توجه به تحقیقات امروزی می‌توان با علم تله پاتی توضیح داد. ولی دلیل مطرح کردن این موضوع این است که در واقع پیامی به مانند آن چه بر محمد (ص) وارد می‌آمد و وحی نام دارد برای صوفی اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در حین سماع، جان عارف الهاماتی را بر قلب خود دریافت کرده و ناگهان مباحثی بر وی معلوم و آشکار می‌گردد.

صوفیان پیرو مسلک تصوّف عشقی، بر این باورند که ارتباط بین ایشان و خدا، به مانند رابطه عاشق و معشوق بوده و شور و شوق حاصل از سماع در واقع حرکاتی عاشقانه برای معشوق ابدی- ازلی آن‌هاست. مولانا از طرفداران بی‌قید و شرط سماع بود. مولوی روزی «از کوچه و بازار قونیه می‌گذشت، ناگاه صدای موسیقی رباب از شراب‌خانه ارمنیان به گوش وی رسید. در همان حال به سماع و دست افشانی و چرخ زدن پرداخت.» (مدرّسی، ۱۳۷۸: ۲۶) جلال‌الدین معتقد است که چون سماع پیشه کنی، روح به سوی حق پرواز کرده و حقیقت بر تو آشکار خواهد شد. او آموزش سماع توسط شمس را سحر الهی می‌داند.

جلال‌الدین سماع پیشه که دیگر به معنای واقعی در پوست خود ننگجیده و میل پرواز و جهش نهایی دارد، خود را اکسیری می‌داند که بر هر غمی در دنیا پاشیده شود، آن غم به شادی و طرب تبدیل خواهد شد. اکسیر مورد نظر مولانا در بیت زیر، می‌تواند همان رموز دریافته‌اش باشد که اگر بر هر کس عرضه کند، به مانند خودش رقص کنان خواهد شد.

شادی شود آن غم که خوریمش چو شکر خوش ای غم بر ما آی که اکسیر غمانیم
(همان: ۲۳۰)

۲ ۴ غیبت ناگهانی شمس

شمس زمانی از بیم بدخواهان، مولانا را رها کرده و مدتی از او دور شده بود. جلال الدین را دور از شمس غلیان شدیدی در وجودش آزارش می داد. او همچون عاشقی دلباخته، طاقت دوری از معشوقش را نداشت. کاری که شمس با جلال الدین کرد، کم از سحر و ساحری نداشت. مولانا، شمس را هم ساحر می داند هم گره گشا. ولی چکیده و خاتم همه القابی که جلال الدین به شمس می دهد، کیمیا و اکسیر بودن شمس است:

خیزید به سوی من کشیدش	ای طایفه یاری شما کو
ای سنگ دلان جواب گوید	کان کان عقیق و کیمیا کو
یا سحر نمود و چشم ما بست	آن ساحر و آن گره گشا کو
یا پر بگشاد و در هوا رفت	ای مرغ ضمیر آن هوا کو
والله که نرفت و رفتنی نیست	ماییم ز خویش رفته ما کو

(همان: ۵۱)

جلال الدین در مراحل پایانی سلوک خود و پس از دست دادن شمس به حقیقت وجودی خود آگاه شده و خود را هم در مقام وصال دیده و می گوید که من زر هستم. پس اگر راهی هم جلوی پای من نباشد من دیگر دچار سرگردانی نشده و روح من چنان صفا یافته که دیگر نیازی به اکسیر نیست:

چون محو کند راهم نی جویم و نی خواهم زیرا همه کس داند که اکسیر نخواهد زر

(همان: ۲۷۵)

۲-۴ بازگشت دوباره شمس

بازگشت شمس به نزد مولانا آن قدر برای او ارزشمند و گره گشا بود که او را کیمیایی می نامد که با آمدنش تمام غمها به شادی بدل شده و لازمه تکامل و تغییر این است که مس وجود جلال الدین در سایه انوار اکسیری شمس اسلام آورد و بی چون و چرا در پی آن دوان باشد. گویی که شمس شمعی است و مولانا رویای پروانه شدن دارد:

کیمیا آمد و غمها همه شادیها شد ما چو سایه پس ازین خدمت آن نور کنیم

(همان: ۱۳۴)

۲ ۵ صفات فراطبیعی شمس از منظر جلال‌الدین

صفات عجیبی که مولانا به شمس نسبت می‌دهد، پایان ناپذیر است. مولانا با دید هنری خود به ماجرا نگاه می‌کند.

۲-۵-۱ شمس فرا بشر

سراسر دیوان کبیر حاصل غلیان عشق جلال‌الدین نسبت به شمس‌الحق تبریزی است. او شمس را گاهی تا مقام خدایی بالا می‌برد. تاکنون القاب مختلفی که به شمس، نسبت داده شده بود مطرح شد. لقب دیگری که مولانا به شمس می‌دهد، سلیمان است. او شمس را سلیمانی می‌بیند که شیاطین انس و جن و شیطان نفس اسیر و در زنجیر او هستند.

مولانا در دیوان کبیر، شمس‌الدین را مخاطب قرار داده و او را فرا انسانی می‌داند که اگر کسی به سوی او با تمام سرعت حرکت نکند، از جنیان است. شیاطین جن که در اندیشه بشری به سرعت و عجله معروف هستند و حتی خود جلال‌الدین به آن اذعان دارد، در مقابل شمس‌الحق تبریزی وضعیتی جدید رقم می‌خورد. هر کس که به سمت او شتاب نکند دیو صفت است:

گفتی مکن شتاب که آن هست فعل دیو دیو او بود که می‌نکند سوی تو شتاب

(همان: ۱۸۷)

در داستان آفرینش، جنیان از سجده بر آدم، ابوالبشر، سر باز می‌زنند. اما فرشتگان سجده می‌کنند. مولانا ستارگان و آسمان و فرشتگان را مسجود شمس‌الحق می‌داند، اما جنیان که بر آدم هم سجده نکردند، تحت اراده او می‌داند:

پری و دیو به پیش تو بسته‌اند کمر ملک سجود کند و اختر و سما ای دل

(همان: ۱۶۰)

مولانا فراق خود از شمس را همچون شیاطین و جنیان می‌داند. این جنیان با دوری شمس، به جلال‌الدین حمله ور شده‌اند. او بیم غلبه شیطان بر خود را دارد و در انتظار سلیمان زمانش است که طومار شیاطین را در هم بیچد:

مها تویی سلیمان فراق و غم چو دیوان چو دور شد سلیمان نه دست یافت شیطان

(همان، ج ۴: ۱۶۰)

مولانا به شبهات دربارهٔ ویژگی‌هایی که به شمس نسبت می‌دهد، توجیه می‌آورد. جن و ملک مکلف به سجده بر آدم شدند. اما کسی که انس و جن و ملک بر او سجده می‌برند، خدای بی‌همتا است. به اعتقاد جلال‌الدین، شمس، آیت‌الله بود. به زبان دیگر نشانه‌های حق در چهرهٔ او نمایان نورافشانی می‌کرد:

شهی کش جن و انس اندر سجودند همه رویش در آن رعنا تو دیدی
(همان، ج ۶: ۶۱)

۲-۵-۲ شمس افسون خوان

مولانا، شمس‌الدین را شمس‌الحق نامیده و برای او شخصیتی فرابشری و الهی قایل است. شمس اکسیر ساختهٔ دست استاد کیمیاگران عالم، خداوند است و توانایی انجام کارهای خارق‌العاده در امر کیمیاگری را داشته و می‌تواند در هر دم دل‌های همچون سنگ را به طلای ناب تبدیل کند:

اکسیر خدایست بدان آمد کاین جا هر لحظه زر سرخ کند او خجری را
(همان: ۶۳)

۲-۵-۳ شمس مرغ عرش

این بار جلال‌الدین، شمس را مرغ عرش می‌نامد. او روح بلند پرواز شمس را گرفتار در دام آب و گل می‌بیند. روحی به معنای واقعی در پوست خود نمی‌گنجد و بی تاب نیستان الهی است:

ای مرغ عرش آمده در دام آب و گل در خون و خلط و بلغم و صفرا چگونه‌ای
زان گلشن لطیف به گلخن فتاده‌ای با اهل گولخن به مواسا چگونه‌ای
(همان، ج ۶: ۲۲۳)

۲-۵-۴ شمس، اکسیر جان مولانا

مولانا در سراسر دیوان کبیر با شمس عشق بازی می‌کند، گاهی او را استاد و یک بار هم او را وارث انبیا در میراث الهی شان یعنی بادهٔ کهنهٔ روز الست خطاب می‌کند. جلال‌الدین می‌خواهد که تمام جهان بداند که شمس اکسیری خارق‌العاده است:

از رخ دوست باخبر وز کف خویش بی خبر
 این خبری است معتبر پیش تو کاوستا تویی
 پر کن زان می نهان تا بخوریم بی دهان
 تا که بداند این جهان باز که کیمیا تویی
 باده کهنه خدا روز الست ره نما
 گشته به دست انبیا وارث انبیا تویی
 (همان: ۲۱۴)

جلال‌الدین در بیتی ماهیت شمس را فراتر از طلا و کیمیا معرفی می‌کند. او معتقد است که کیمیا و زری هم طراز با او وجود ندارد. عاجزانه از او درخواست می‌کند که اکسیر وجودی خویش را از مس ناچیز من پنهان مکن:

گفتم که مکن نهان از این مس
 ای کفو تو زر و کیمیا نی
 (همان، ج ۶: ۸۸)

مس همیشه در آرزوی اکسیری است که ماهیت او را ارتقا بخشد. مولانا در بیت زیر به همین مضمون اشاره کرده و شمس را کیمیایی می‌داند که از اعجاب آن در حیرت است و خود را همچون مس و آهن ثابت، بی ارزش و بدون تغییر و حرکت به سوی کمال می‌بیند:

ما چون مس و آهنیم ثابت
 در حیرت چون تو کیمیایی
 در مغز فکن تو هوی هویی
 وز خلق برآر های های
 (همان: ۹۵)

شمس در نگاه مولانا آگاه به سره و ناسره است و کیمیایی قوی و فربه است. مولانا درباره قدرت کیمیاگری شمس تمثیلی می‌آورد و می‌گوید، شمس چنان اکسیری است که خر ناتوان با کمک آن از اسبان تیزرو پیشی می‌گیرند و این همان تبدیل است:

ای قلب و درست را روایی
 پیش تو که زفت کیمیایی
 در ره خر بد ز اسب رهوار
 از فضل تو کرده پیش پای
 (همان: ۹۶)

شمس کیمیای حق بود و بر هر مسی وارد می‌شد، آن را به زر ناب تبدیل می‌کرد. مولانا او را وارث انبیا می‌دانست. به همین جهت است که او را کیمیای حق می‌نامد:

بخرام شمس تبریز که تو کیمیای حقی
 همه مس ما شود زر چو به کان ما درآیی
 (همان: ۱۳۰)

شمس کیمیایی است که به هر چه دست بزند، طلای ناب می‌شود و دیگر خرده ریزه‌های طلا برای او اهمیتی ندارد. در برداشت عرفانی مراد این است که شمس تنها نواذر زمان را با خود همراه می‌کند و ارتقا می‌بخشد و عرفای خرده پا در نظر او هیچ است:

نَفْسِ سرشک ریزی نَفْسِ تو خاک بیزی نه قراضه جویی آخر همه کان و کیمیایی
(همان: ۱۳۴)

مس وجود مولانا چنان بر اکسیر شمس عاشق گشته که دیوانه وار در پی زر شدن به دنبال کیمیا دوان است:

چو رها کنی بهانه بدهی نشان خانه به سر و دو دیده آیم که تو کان کیمیایی
(همان: ۱۳۵)

عناصر کیمیایی شمس بسیار متنوع است. مولانا او را غریب و نادر وصف می‌کند. کسی که می‌تواند از سنگ آب برآرد، رونق ماه باشد و کان زر، حتماً کیمیایی قابل و کیمیاگری زبردست است:

چه نور پنج و ششی تو، که آفت حبشی تو! چو خوان عشق کشی تو، ز سنگ آب برآری
چه کیمیای زری تو چه رونق قمری تو چو دل ز سینه بری تو، هزار سینه بیاری
(همان: ۲۵۷)

قدرت تبدیل اشیا و ارتقای آن‌ها در دستان شمس است. بدین جهت سراپای او سرشار از بردباری و دانش است و این‌ها نشانه ماهیت کیمیایی شمس‌الدین تبریزی در نگاه مولانا است:

چو تبدیل اشیا ترا بد میسر همه حلم و علمی همه کیمیایی
حرامست خواب شب، ایرا تو ماهی که در شب چو بدری ز جانها برآیی
(همان، ج ۷: ۱۶)

مولانا در نهایت ارتقای معنایی کیمیا، حق را کیمیاگری می‌داند که ناب‌ترین و اصیل‌ترین کیمیا را عرضه می‌کند. او در بیتی حق را چون کیمیا، عامل از بین برنده رنج و سختی می‌داند. به زبان دیگر کیمیا، مس رنج و سختی را به طلای آسایش تبدیل می‌کند. البته این کیمیا در جان شمس‌الدین به ودیعه نهاده شده است. این ارتقا و کمال حال از دیدگاه وی کیمیاگری محسوب می‌شود:

زهی این کیمیای حق که هست از مهر جان او که عین ذوق و راحت شد همه رنج و تعب ما را
(همان: ۵۰)

از دیدگاه ما و شاید بسیاری از هم عصران جلال‌الدین که درک درستی از ویژگی‌های
فرا بشری شمس‌الدین نداریم، عقاید مولانا درباره او اغراق آمیز است. ولی جلال‌الدین خود نیز
شخصیت عجیبی است که هنوز، پس از گذشتن چندین قرن، می‌توان نظریات کیهان‌شناسی
بسیاری از آثار او برداشت کرد. بنابر این بهتر است با او درباره شمس هم عقیده شویم. به نظر او
خاک پای شمس خاصیت اکسیری و جان‌افزایی دارد. جان‌افزا در «نزد صوفیه بقا را گویند که
سالک از آن صفت باقی ابدی گردد و فنا را بدو راه نبود.» (گوهرین، ۱۳۶۸، ج ۴: ۸)

به خاک پای تبریزی که اکسیرست خاک او که جان‌ها یابی ار بر وی کنی جانی نثار ای دل
(همان: ۱۴۹)

۲-۵-۵- شمس، مأمور خدا

مضمون داستان هاروت و ماروت از دست مایه‌های پرکاربرد مولانا در دیوان کبیر است. در
بیت زیر جلال‌الدین خدا را مخاطب قرار داده و شمس را فرشته‌ای می‌داند که از سوی خدا مفتخر
به آموختن علم جادو گشته و مأمور شده تا با اکسیر عشق، جان مولانا را به آتش کشیده و
بسوزاند. در بیت زیر جلال‌الدین هاروت را به جنبه خطاکاری‌اش نمی‌بیند؛ بلکه به ویژگی
مأموریت الهی‌اش و علم جادویی‌اش می‌نگرد. به همین دلیل شمس‌الدین را، که عاشقانه دوست
می‌دارد، لقب هاروت بر او می‌نهد:

هاروتی ای افروختی پس جادویش آموختی ز آنم چنین می‌سوختی تا شمع تاریکی شوم
(همان، ج ۳: ۱۷۶)

جلال‌الدین در بیت زیر با حسن تعلیل، چشم سحرانگیز معشوق را دلیل سحرآمیزی چاه
بابل می‌داند. در عین حال علاقه‌ی بی‌سحر حرام ندارد و تأکید دارد که مراد از سحر در اندیشه او
سحر بیان و کلام زیبای شمس‌الدین است که خاصیت جادویی دارد:

از چشم توست جانا پر سحر چاه بابل سحری بکن حلالی در چاه بابلم نه
(همان: ۱۶۵)

۲-۵-۶ شمس، لوح محفوظ

نمی‌توان در باب دیوان کبیر مبحثی گشود و نامی از شمس‌الحق تبریزی در آن نیافت. این بار شمس در چشم مولانا، آن چنان آبر انسان می‌نماید، که هیچ بشری قابلیت درک او را ندارد. به حدی ناب و الهی است که لوح محفوظ خداوند صفات واقعی او را می‌شناسد و ساکنان عرش همچون جبرئیل واقعیت شمس را تنها در خواب می‌توانند درک کنند:

لوح محفوظت شناسد یا ملایک بر سما جبرئیلت خواب بیند یا مسیحا یا کلیم
(همان، ج: ۱، ۹۳)

۲-۵-۷ خورشید شمس

در علم اختیارات، خورشید و ماه، جزء طالع نیستند. «زیرا که طالع مشترک است میان نور و ظلمت پس هر گاه حلول نیرین (خورشید و ماه) در طالع افتد، چون اضواء کواکبند، هر آینه طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۴۹۲) مولانا به این مسأله به دید هنری نگریسته و شمس‌الحق تبریزی را هم طراز خورشید قرار می‌دهد. او معتقد است که خورشید که اضواء کواکب است نزد او حاضر است و به همین دلیل طالع او سعد است:

تاب خورشید ازل بر سر ما می‌تابد می‌زند بر سر ما تیز از آن سرتیزیم
طالع شمس چو ما راست چه باشد اختر روز و شب در نظر شمس حق تبریزیم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج: ۴، ۱۲)

۲-۵-۸ شمس هدهد

جلال‌الدین در این بیت شمس را همچون هدهد می‌داند. هدهد «مرغی افسانه‌ای است که در دربار سلیمان می‌زیست.» (دهخدا، ذیل واژه هدهد) این مرغ همان طور که در قرآن، در سوره نمل آمده است، نقش پیام آوری بر عهده داشته است. عنقا یا سیمرغ «طایری است دراز گردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد، چرا که هیچ کس آن را ندیده است.» (همان: ذیل واژه سیمرغ) عنقا در اصطلاح عرفا عقل فعال نامیده می‌شود. جلال‌الدین سیمرغ را انسان کاملی می‌داند که مراحل

طریقت را طی کرده و از زیر و بم آن آگاه است «و قدم در مقام حقیقت نهاده و آن راه بی‌نهایت را نیز به قدم اخلاص پیموده و به معراج روحانی رسیده باشد.» (گوهرین، ۱۳۸۰، ج ۶: ۳۸۸) معمولاً در مثنوی مولانا، شمس‌الدین را سیمرغ می‌نامد ولی در این بیت، او را هدهدی می‌داند که از عقل فعال برای او اکسیر وصال حق را به همراه دارد:

شاد آمدی شاد آمدی جادو و استاد آمدی چون هدهد پیغامبری از پیش عنقا آمده
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۰۲)

جلال‌الدین، شمس‌الدین را ساحری ناب و متبخر می‌داند که توانایی‌های فراوانی در جادوگری دارد. در بیت زیر از قدرت ساحری او سخن به میان می‌آید:

دارد دو هزار سحر مطلق وای ار آرد به ساحری رو
(همان: ۴۹)

۲-۵-۹ شمس، طیب جان

جلال‌الدین در ابیات زیر، موقعیتی را به تصویر می‌کشد که شرح این موقعیت نتایج جالبی را محقق می‌کند. او بر سالکان، نام مجنونان روحانی می‌نهد. مولانا در این غزل تمثیلی، جهان را دیوانه خانه و شمس را پزشک این دیوانه خانه می‌داند. نکته جالب در این دیوانه خانه، این است که هرکس دیوانه‌تر شود از این زندان رهایی می‌یابد. او مدعی است که شمس، آواز من مجنون را از بین دیگران شناخته و دانست که آواز نای وجودی من از خوی حیوانی خالی گشته و نیمه روحانی وجود من تکامل یافته است. شمس‌الحق تبریزی، اشاره کرد که جلال‌الدین شایستگی رهایی از بند این زندان را دارد. او در جواب به شمس می‌گوید که من هم چون جنیان در سیطره سلیمان، بنده تو هستم و تو سلیمانی که زبان پرندگان و افسون جنیان را می‌دانی. حال بر من دیو صفت هم افسونی بخوان و مرا از زندان تن برهان:

بر دیوانگان امروز آمد شاه پنهانی فغان برخاست از جان‌های مجنونان روحانی
میان نعره‌ها بشناخت آواز مرا آن شه که صافی گشته بود آوازم از انفاس حیوانی
اشارت کرد شاهانه که جست از بند دیوانه اگر دیوانه‌ام شاها تو دیوان را سلیمانی
شها همراز مرغانی و هم افسون دیوانی براین دیوانه هم شاید که افسونی فروخوانی
(همان، ج ۵: ۲۳۸)

۲-۵-۱۰ دم عیسوی شمس

عیسی «پیغامبر علیہ السلام، ملقب به روح الله، از پیامبران بزرگ است.» (دهخدا: ذیل واژه عیسی) عیسی پیامبری بود که حیاتش جنبه اعجاز داشت. یکی از معجزات مشهور او زنده کردن مردگان با استعانت از پروردگار کیهان بود. مولانا دم عیسی را که زنده کننده مردگان بود، افسونی معتمد و قابل انکار می‌داند. او شمس الدین را وارث انبیا می‌دانست. بنابراین از او می‌خواهد تا دم عیسوی خود را بر روح مرده حیوانی او زده و او را به حیات حقیقی نایل آورد:

خود را بزَن تو بر من اینست زنده کردن بر مرده زن چو عیسی افسون معتمد را
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱۸)

عازر «نام آن مردی است که عیسی او را بعد از مرگ زنده کرد.» (دهخدا: ذیل واژه عازر) افسون الهی عیسی، عازر را پس از مرگ دوباره زنده کرد. جلال الدین در بیت زیر از کلمه حشر استفاده می‌کند. او تأکید می‌کند که زنده کردن آن مرد توسط عیسی، یادآوری و تأیید روز قیامت است. مولانا دقیقاً به همین دلیل از کلمه حشر استفاده می‌کند:

عیسی جان در رسید بر سر عازر دمید عازر از افسون او حشر شد از گور خویش
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۱۱)

مولانا در بیت زیر هم تأکید می‌کند که شمس تیریزی، دم عیسوی دارد. به نظر وی عیسی به دلیل این که نیمی از هسته تشکیل دهنده او از جنس فرشتگان است، خدا او را به سمت خود و به آسمان برد. «عیسی در عروج به آسمان در فلک چهارم یعنی فلک خوشید مقام کرد و در ردیف عقول قرار گرفته بدین جهت از وی به عنوان عقل شمسی، یعنی عقلی که در آفتاب نشیمن دارد، یاد می‌شود.» (مصطفی، ۱۳۸۸: ۲۶۰) مولانا راز بهبودی احوالات خویش را در افسون مسیحایی شمس الحق می‌بیند:

زان عیسی عشاق و ز افسون مسیحش از علت و قاروره و بیمار رهی‌دیم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۲۶)

معجزه دیگر عیسی (ع)، شفای نابینایان بود. مولانا در بیت زیر این معجزه عیسی را هم در زمرة افسون هایش می‌داند. در حقیقت مقصود او شمس است که چشم باطنی مولانا را به سوی حقیقت گشاده و راه رستگاری و برشدن از نردبان آسمان را به او آموخته است:

غلطی جان غلطی جان همه خود را بمرنجان نه مسیحی که به افسون به دمی چشم گشایی
(همان: ۱۲۶)

شمس به گفته مولانا ستون هفت آسمان است و به او لقب عیسوی می‌دهد. بزرگ‌ترین معجزه عیسی زنده کردن مردگان بود. مولانا ستون هفت آسمان بودن و کار عیسی کردن شمس را برابر با ماهیت کیمیایی او می‌داند. شمس کیمیاگر با خواندن افسونی روح مرده مولانا را زنده کرده و وی را در راهیابی به نردبان آسمان یاری و هدایت می‌کرده است:

ای قطب این هفت آسیا هم کان زر هم کیمیا ای عیسی دوران بیا بر ما بخوان افسون خوش
(همان: ۸۳)

۲-۵-۱۱ طلسم شمس

مولانا این بار صفت جدیدی به شمس‌الدین نسبت می‌دهد و آن طلسم است. به دلیل ویژگی‌های خاص و فرابشری شمس، جلال‌الدین او را همچون طلسمی می‌داند که انسان‌های خالص با حضور او دگرگون می‌شوند و صفای مضاعف یافته و ارتقای جنس پیدا می‌کنند. البته این کاربرد اکسیری طلسم در تعریف عام آن جایی ندارد و مولانا طلسم را به این معنی به کار می‌برد:

آن دم کاین دوستان با تو دگرگون شوند پس تو بدانی که این جمله طلسم آن کیست
(همان: ۲۷۲)

به اعتقاد جلال‌الدین رازهای نهانی لوح محفوظ الهی در سینه شمس به ودیعه نهاده شده است. او در ابیات دیگر این غزل از رفتن شمس نالیده و می‌گوید با رفتن او دیگر اکتشاف حقایق فراقیهانی بر من دشوار گشته است:

در طلسمات شمس تبریزی گشت گنج عجایبش مکتوم
(همان، ج ۴: ۸۰)

۲-۵-۱۲ شمس سلیمان

شمس، ویژگی‌هایی فرای سلیمان دارد. دیوان زشت رو، مسخر سلیمان نبی بودند، اما شمس‌الدین می‌تواند، دیوان را به ماه رو تبدیل کند. البته مراد مولانا از دیو رو، انسان‌هایی است که خوی حیوانی در آن‌ها غلبه دارد. همان طور که در مبحث کیمیاگری بدان اشاره شد، شمس، کیمیاگری زبردست است که صفای باطن مریدان، حاصل رویارویی با این پدیده فرابشری است:

و ر تو دیوی و رو بدو آری الله چه خوب مه رویی
(همان، ج ۷: ۴۰)

مولانا شمس را سلیمان می‌نامد و وجوه شباهت را سپاه و لوا و خاتم می‌داند. بر ما مشخص نیست که سپاه و لوای شمس‌الدین چیست که با سلیمان شباهت دارد:

ای تو سلیمان به سپاه و لوا خاتم تو افسر دیو و پری
(همان: ۴۴)

۲-۵-۱۳ شمس پری رو

شمس‌الدین که غیبت‌های ناگهانی داشت، در چشم مولانا همچون پری زیارویی می‌نمود که توان سرعت جنیان را با خود داشت. در دیدگاه او چون شمس پری ست، پس کس دیگری نمی‌تواند پری باشد. بنابراین اگر کسی می‌خواهد به شمس برسد باید سرعت جنیان را داشته باشد. در بیت زیر مولانا به راه پیمایی خارق‌العاده جن اشاره می‌کند:

چون دیو ره پیما تا بینی آن پری را و اندر برچو سیمش تو کار دل چو زر کن
(همان، ج ۴: ۲۵۲)

توانایی حرکتی جنیان بسیار غیرطبیعی است:

هر دم یکی را می‌دهد تا چون درختی برجهد حیران شود دیو و پری در خیز و در برج است او
(همان، ج ۵: ۱۱)

اگر در نظرگاه چشمان جلال‌الدین بلخی بنشینیم و به شمس‌الحق تبریز بنگریم، او آفریده‌ای فرا انسان است و این فرا انسانی باعث شده که شمس، به مانند دیگر چیزهای فراطبیعی، در لفظ

نگنجد. به همین جهت مولانا شمس را با مجموعه‌ای از الفاظ معرفی می‌کند. یکی از این الفاظ، پری است. او شمس را به دلیل صفات پسندیده و زیبایی روحانی فرابشری‌اش به پری مانند می‌کند:

امشب ستایمت ای پری فردا ز گفتن بگذری فردا زمین و آسمان در شرح تو باشد فنا

(همان، ج ۱: ۲۰)

شمس پری صفت و پری رویی ست که از پریان دیگر گوی سبقت ربوده است. او توان تبدیل دیو به فرشته دارد. او یک فرا بشر است و قدرت کیمیاگری خارق العاده‌ای دارد:

دیو شود فرشته‌ای چون نگری در او تو خوش ای پری ای که از رخت بوی نمی‌برد پری

(همان، ج ۵: ۲۱۸)

۲-۵-۱۴ شمسِ ساحر

مسأله اضداد در اندیشه مولانا نمود فراوانی داشته و در تجمیع اضداد دارای قدرت زیادی بود. گره‌گشا در مقابل ساحر قرار می‌گیرد، وقتی کسی مسحور و جادو می‌شود این طلسم توسط جادوگر سفید ابطال می‌گردد، به جادوگران سفید گره‌گشا گفته می‌شود. در بیت زیر علاوه بر مسأله سحر دیده، به گره افکنی و گره‌گشایی به دست شمس اشاره می‌کند. البته این تجمیع اضداد خیلی پیچیده نیست. معمولاً دعا نویسان و جادوگران در هر دو زمینه فعالیت می‌کنند. آن‌ها با توجه به درخواست مراجعه کننده هم به دیگران آسیب می‌رسانند و هم طلسم شدگان را رهایی می‌بخشند. نکته مهم در این جاست که سحر و گره‌گشایی شمس‌الدین هر دو در یک راستاست. او جلال‌الدین را برای جهش پایانی سحر کرد و گره‌های موجود بر سر راهش که مانع وصول به حق بود از سر راه او برداشت:

یا سحر نمود و چشم ما بست آن ساحر و آن گره‌گشا کو

(همان: ۵۱)

نتیجه گیری

یکی از ویژگی‌های اندیشه مولانا، دید فرا بشری و کلان اوست. این اندیشه مربوط به ادیان و مذاهب است. جلال‌الدین همه جهانیان را در جستجوی حقیقت پروردگار می‌داند. در دیدگاه او گبر و مسیحی و مسلمان و بت پرست، همه در جست و جوی حق تعالی‌اند و به دلایلی راه را اشتباه رفته‌اند. جلال‌الدین به حقیقت یک انسان فرامذهب است. او دیدی الهی به همه انسان‌ها دارد.

مولانا، جهان را هوشمند می‌داند. در اندیشه او، ذرات کوانتومی، رفتاری هوشمندانه و عاقلانه داشته و همه هستی می‌شنود، می‌بیند و هوشمند است. ذرات کوانتومی، دائماً در نوسان و رقص بوده و موسیقی خاصی از خود تولید می‌کنند که گوش آدمی، توان شنیدن اصوات حاصل از این نوسان و حتی صوت و موسیقی حاصل از حرکت سیارات و کهکشان‌ها را ندارد.

پس از ملاقات با شمس تغییراتی اساسی در بینش و تظاهرات اعتقادی مولانا ایجاد شد. او به واسطه این آشنایی، به عوالم بالا آگاهی پیدا کرده بود. اشعار مولوی نمود دریافته‌های اوست. او به حقیقت هستی دست یافته بود و به واسطه این دانایی در پوست خود نمی‌گنجید.

مولانا و شمس به حوزه مغناطیسی عشق وارد شدند و به وحدت دست یافتند. این وحدت مقدمه تغییر و تکامل مولانا از فقاقت به عاشقی بود. شمس‌الدین همچون کیمیاگری قابل، اکسیر عشق را بر مس وجود مولانا زد و جلال‌الدینی ساخت که فراکیهانی گشت. شمس طبق گفته‌های خودش، از کودکی خدا را می‌دید و دید فراطبیعی داشت. او گویا این دید فراطبیعی و فرا بشری را به مولانا انتقال داده بود.

او در میان اطرافیان خود شمع درخشانی بود. یاران و طلاب همچون پروانه گرد او می‌چرخید. جلال‌الدین خورشید بود و یارانش همچون سیارات منظومه شمسی به گرد او در حرکت بودند. پس از ورود شمس، مولانا فهمید که بر مسندی تکیه زده بود که جای او نیست. برخاست تا شمس تبریز، خورشیدی کند و مولانا تک سیاره دوآر به دور او گشت. او معتقد است که خورشید (شمس تبریز) که اضواء کواکب است نزد او حاضر است و به همین دلیل طالع او سعد است. شمس، همچون خورشیدی درخشان بر روح جلال‌الدین تابید و نتیجه این تابش غلیان درونی مولانا و سرایش منظومه‌ای بود که سرشار از رموز افشا شده است. مولانا در سراسر دیوان کبیر در

اثر دگرگونی احوال، افشای راز می‌کند و بلافاصله به خود می‌آید و به خود نهیب خاموشی می‌زند. از این باب گروهی بر آن شدند که خاموش، تخلص مولانا بوده است. جلال‌الدین در توصیف شمس تبریز از صفاتی استفاده کرده است که در این مقاله به آن پرداخته شده است. این صفات گاهی از نگاه خواننده غیرواقعی می‌نماید. اما با اندکی دقت در کلام و اندیشه‌های شمس، می‌توان همراه و هم‌کلام مولانا شد و به عمق شخصیت این ابر انسان فرشته خوی پی برد. سراسر دیوان کبیر حاصل جوشش عشق جلال‌الدین نسبت به شمس‌الحق تبریزی است. او شمس را گاهی تا مقام خدایی بالا می‌برد. شمس، به گفته مولانا ستون هفت آسمان است و به او لقب عیسوی می‌دهد.

فهرست منابع و مأخذ

- ۱ - قرآن کریم، (۱۳۷۷)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ اول، تهران، نشر آینده.
- ۲ - تالبوت، مایکل، (۱۳۹۲)، جهان هولوگرافیک، تهران: هرمس، چاپ بیست و هشتم.
- ۳ - تدین، عطاءالله، (۱۳۷۷)، به دنبال آفتاب از قونیه تا دمشق، تهران: تهران، چاپ اول.
- ۴ - دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
- ۵ - فرشاد، محسن، (۱۳۹۳)، اندیشه‌های کوانتومی مولانا، تهران: علم، چاپ ششم.
- ۶ - فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۶)، زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، تهران: زوار، چاپ پنجم.
- ۷ - گوهرین، سیدصادق، (۱۳۶۸)، شرح اصطلاحات تصوف، جلد سوم و چهارم، تهران: زوار، چاپ اول.
- ۸ - مدرسی، سید محمدعلی، (۱۳۷۸)، سماع، عرفان و مولوی، تهران: یزدان، چاپ اول.
- ۹ - مصفی، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ چهارم.
- ۱۰ - مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۶۳)، کلیات شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۱ - _____، (۱۳۷۲)، مثنوی معنوی، به تصحیح محمداستعلامی، تهران: زوار، چاپ چهارم.